

دیدار بانجف دریابندری، در خانه خیابان ولیعصر (عج)

پیر مرد هرگز دریا را گم نمی کند



مهدی وزیربانی ▽

نجف دریابندری چهره‌ای متفاوت و جامع الاطراف در ادبیات معاصر ایران است؛ شخصیتی که نمی توان ادبیات معاصر را به خصوص در ادبیات ترجمه، بدون نام او بررسی کرد. او آثار بسیاری از بزرگان ادبیات جهان را ترجمه کرده است و کمتر قفسه کتابی را می توان بدون نام او دید. بی شک دریابندری مترجمی به معنای واقعی کلمه توانا است؛ کسی که جنبشی در ادبیات معاصر ایران به پا کرد. شاید بسیاری از ما کتاب «وداع با اسلحه» اثر ارنست همینگوی را با ترجمه نجف دریابندری خوانده باشیم یا «هکلبری فین» که ترجمه پیرمرد جنوبی از این کتاب، یکی از شاهکارهای متون ترجمه ادبیات ایران است. او که علاوه بر داشتن جایگاه مهم ادبی در کشور ما، خدمات ارزشمندی برای نسل های بعدی فرهنگ ایران انجام داده است، در همسایگی ما زندگی می کند. حتما شما هم شنیده اید که در یابندری کمی کسالت دارد. برای همین تصمیم گرفتیم برای عیادت از این مرد دوست داشتنتی به دیدار ایشان در خانه خیابان ولیعصر (عج) برویم که بر حسب اتفاق فهمیدیم یکصدمین شماره فصلنامه بخارا که به همت علی دهباشی منتشر می شود، به جایگاه مهم نجف دریابندری در ادبیات معاصر ما اختصاص دارد. این گزارش بخشی از دیدار ما با نجف دریابندری است که پیش روی شماست. تلفن که زنگ خورد پشت خط، صدای گس علی دهباشی بود که به من گفت: «فردا ساعت ۱۰ صبح، مقابل منزل نجف دریابندری!» می خواستم به دیدار مترجم «وداع با اسلحه» بروم. کتابی که تمام خاطرات کتابخوانی های نوجوانی ام در روشن معلق بود، گفتم: «چشم». ۱۰ مردادماه بود. ساعت ۱۰ صبح باید بهمدون یک دقیقه جابه جایی علی دهباشی را جلوی منزل نجف دریابندری ملاقات می کردم. خلف وعده باو گناهی نابخشودنی است و این را تمام کسانی که دهباشی را می شناسند، به خوبی می دانند.

▀ صبح، خیابان ولیصر، آغاز یک

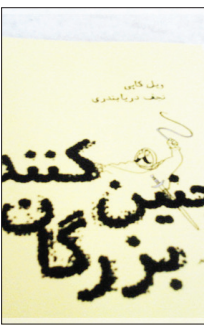
مهمهانی

وقتی از تقاطع نیایش - ولیعصر (عج) به خیابان رحیمی رسیدم نخستین چیزی که توجهم را به خودش جلب کرد، سفارت لبنان بود که در همسایگی خانه دریابندری قرار داشت. در خیابان که شدم، در پیاده رو چند مرد و زن میانسال مشغول پیاده روی بودند.

مثل یک مستند زیبا که آدم را مجذوب خودش می کرد، مشغول تماشای آنها رفتم و آمد دم صبح خیابان ولیعصر (عج) شدم. به هر روی از کنار آنها گذشتم و مقابل در منزل نجف دریابندری، علی دهباشی را دیدم که ایستاده بود و با تلفن همراهش حرف می زد. علی دهباشی روزنامه نگاری است که همواره تلاش کرده به فرهنگ و ادب این مملکت خدمت کند. دهباشی مثل همیشه چند نسخه از مجله بخارا همراهش بود و در میان آنها شماره ۱۰۰ این مجله، ویژه نجف دریابندری، درون کیسه ای آبی رنگ به چشم می خورد. مقابل در منزل دریابندری کمی ایستادم که ساعت دقیقا ۱۰ شود تا زنگ خانه آقای مترجم را بزنیم و داخل شویم.

▀ آقای مترجم، به آرامی کوچهای پر درخت

زنگ خانه را که زدیم، در باز شد و ما وارد حیاط خانه دریابندری شدیم؛ حیاطی که در حاشیه غربی آن گل های نیلوفر شکوفه کرده و حالت خاصی به فضای حیاط بخشیده بود. نزدیک پله های کرم رنگی ندیم که مدخل ورودی به ساختمان اصلی را شکل می داد. طبقه سوم، در که باز شد به فضایی آرام نگاه کردم که در میان تمام آنها نجف دریابندری بود که آرام بر میلی سفید نشسته بود. برف گرمی که روی موهای سرش نشسته بود، با سفیدی تمام کاغذهایی که سیاهه آثارش را یکد می کشیدند، پارادوکس پرمعنایی می ساخت. او نجف دریابندری بود؛ مترجمی که سال ها با کتاب هایش زندگی کرده بودند؛ از نازی آباد تا هر جای دنیا، او با ترجمه هایش مرا به دنبال خود کشیده



بود. دیدار شد میسر. حالا صدای فلاش های عکاس بود و دست دادن با نجف دریابندری. نجف مثل همیشه آرام بود انگار. بی صدا نشسته بود و کپه لث سن اجازه ایستادن به او نمی داد. اما او در متن ترجمه هایش همیشه ایستاده است، ایستاده نفس می کشد و ایستاده حرف می زند. نجف مثل همیشه آرام و بی تکلف نشسته بود و حتی هیچ قید و بندی صمیمیت چهره اش را مخدوش نمی کرد. سکوتی عمیق بر فضای خانه مستولی شد. او آرام پلک می زد؛ به آرامی کوچهای اطراف خیابان ولیعصر (عج). به آرامش

چنراهی محله، شبیه و قار کلماتی که در کتاب هایش پشت هم در جهانی دلم می خواهد یک دل سر با او حرف بزنم اما می دانم که حرف زدن برای او سخت است و ترجیح می دهد دیدار ما به سکوت بگذرد. ما آمده ایم تا او را ببینیم و از حال و روزش برای مخاطبان گزارش تهیه کنیم. حتی اگر حرف

هم نزن

ند، نشستن در میان کتابخانه پر کتاب پیرمرد جنوبی به آدم اعتماد به نفس می دهد. او نجف دریابندری است؛ مردی که از تمام فصول ترجمه رختی بر طنباب حروف انداخته است.

▀ اینجا دود از کنده بلند می شود

آرام که به خانه نگاهی کردم، دیدم در جهانی شبیه همین سکوت، مجلات و کتاب هایی که در اطرافش بود، علی دهباشی از نجف دریابندری می پرسد: آقا کتاب جدید و آقا چه خوانده اید؟ و آقا دریابندری با طنزی جالب و لحنی فراموش ناشدنی گفت: من کتاب

زیاد نخواندم، چون اصلا گیرم نمی آید! دهباشی کوتاه نیامد و پرسید: فیلم چه می بینید؟ که باز هم دریابندری گفت: فیلم هم نمی بینم، چون گیرم نمی آید! دهباشی با خنده ای به لب فهمید که انگار نمی شود حرف زبای نجف شد. هر چه باشد دود از کنده بلند می شود و بس.

زیاد نخواندم، چون اصلا گیرم نمی آید!

آثار ارحمند و دشوار و غیرداستانی، چون «متفکران روس» اثر آیزایا برلین را هم به فارسی برگردانده و ترجمه همین کتاب نشانه ای از عمق و گستره دید و توانایی های چند ساحتی نجف دریابندری است. سخن کوتاه؛ نجف دریابندری یکه و یگانه است و با آرزوی تندرستی مستدام او، با هم به او درود بفرستیم و بگوییم: بزرگ مردا، دیرزی و شادزی.

آثار ارحمند و دشوار و غیرداستانی، چون «متفکران روس» اثر آیزایا برلین را هم به فارسی برگردانده و ترجمه همین کتاب نشانه ای از عمق و گستره دید و توانایی های چند ساحتی نجف دریابندری است.

سخن کوتاه؛ نجف دریابندری یکه و یگانه است و با آرزوی تندرستی مستدام او، با هم به او درود بفرستیم و بگوییم: بزرگ مردا، دیرزی و شادزی.

آثار ارحمند و دشوار و غیرداستانی، چون «متفکران روس» اثر آیزایا برلین را هم به فارسی برگردانده و ترجمه همین کتاب نشانه ای از عمق و گستره دید و توانایی های چند ساحتی نجف دریابندری است.

تبدیل به یک مترجم بزرگ کرده است اما او یک مترجم خودآموخته است. آیا می شود کسی که خودآموخته است، اینقدر در زبان ثانی تسلط داشته باشد؟ فکر می کنم دریابندری جزء استثناهای ادبیات ما باشد؟

باب فاصله نگرفت و کارهای بسیاری کرد که در یک خط قرار داشتند. کار مهم دیگری که او کرد این بود که مطالب فلسفی را ترجمه کرد بنابراین ترجمه دریابندری بسیار ساده و خوب بود. او سیر فلسفی اندیشه غرب را ترجمه کرد که تیتیر آن یادم نمی آید. او فلسفه مدرن و نشر مدرن را به ادبیات ما شناساند که تاثیر شگرفی در چند نسل از نویسندگان ما داشت. من در آن دوران به دبیرستان می رفتم و کسانی که در آن دوران بودند، در آن نسل واضح و مشخص است. باید درباره این مطلب حرف های زیادی زده شود و نقش نجف دریابندری در شناساندن یک نوع مدرنیزه در ادبیات ایران مورد بررسی قرار گیرد چرا که این نقش مهمی است که دریابندری داشته است. ▀ شناخت تعیین کننده در زبان ثانی نجف دریابندری را

با اسلحه» ارنست همینگوی را ترجمه کرد که اثر جالبی بود و مورد استقبال هم قرار گرفت. همینگوی در آن زمان در اوج شهرتش بود اما در ایران زیاد مشهور نبود. بعد از آن کتاب «پیرمرد و دریا» بود که جایزه نوبل را برای همینگوی آورد و او را بیش از پیش مشهور کرد. اینها که نویسندگان مدرن آن دوران بودند طبیعتا نثرشان با نثرهای دیگر فرق داشت؛ خصوصا در نویسندگان آمریکایی که یک نوع رئالیسم آمریکایی در نثرشان وجود دارد. نجف دریابندری آمد و این نویسندگان را به نویسندگان جوان ما شناساند. خیلی از آنها تحت تاثیر قرار گرفتند و شروع به همینگوی نویسی کردند. اینها همه مدیون نجف دریابندری هستند که این رویکرد را باب کرد. بعد از آن هم آقای دریابندری از این

عمیق مثل دریا

و چند نویسنده شاخص دیگر، گوهر زبان و لحن و همه ریزه کاری های هنری را به نیکی دریافته است. به لطف و پشتوانه همین شناخت تعیین کننده است که نجف دریابندری توانسته با قدرت و دقت و باریکنگری های خلاق، ما به آرای دقیق فارسی اثر خاص هر نویسنده را دریابد. این درک و دریافت کم مانند باعث شده تمامیت هر رمان یک رمان نویس بزرگ و صاحب سبک از هر نظر با رمان متفاوت شاخص رمان نویس

گفت و گو با رضا قیصر به در باره اهمیت نجف دریابندری در ادبیات معاصر

همینگوی نویسی

ندارد. نجف دریابندری در شرایطی کارش را شروع می کند که ترجمه مدرن در ایران هنوز باب نبود. او شروع می کند بیشتر آثار نویسندگان فرانسوی ترجمه و منتشر می شد. همان طور که همه می دانند نویسندگان ما در آن زمان بیشتر فرانسه می دانستند مانند صادق هدایت و جمالزاده. دوره دوره فرانسه زبانان بود که حالا جایش را داده است به زبان انگلیسی. یادم هست که جو حاکم بیشتر تحت الشعاع ادبیات فرانسه بود، خصوصا آقای مستعار با ترجمه بنیویان این جور آتشزد کرد. آثار وینکتر هوگو نبض بازار کتاب بود و یک نفر دیگر به نام «هکتور مارلو». خودم در دوران دبیرستان هکتور مارلورا می خواندم بنابراین در این جو آقای دریابندی آمد و «وداع

با اسلحه» ارنست همینگوی را ترجمه کرد که اثر جالبی بود و مورد استقبال هم قرار گرفت. همینگوی در آن زمان در اوج شهرتش بود اما در ایران زیاد مشهور نبود. بعد از آن کتاب «پیرمرد و دریا» بود که جایزه نوبل را برای همینگوی آورد و او را بیش از پیش مشهور کرد. اینها که نویسندگان مدرن آن دوران بودند طبیعتا نثرشان با نثرهای دیگر فرق داشت؛ خصوصا در نویسندگان آمریکایی که یک نوع رئالیسم آمریکایی در نثرشان وجود دارد. نجف دریابندری آمد و این نویسندگان را به نویسندگان جوان ما شناساند. خیلی از آنها تحت تاثیر قرار گرفتند و شروع به همینگوی نویسی کردند. اینها همه مدیون نجف دریابندری هستند که این رویکرد را باب کرد. بعد از آن هم آقای دریابندری از این

عکس: علیرضا سامنی، فرهنگیان

پنجشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۳ | شماره ۱۴۵۴ | فرسپیکهان ۱۱

ترجمه هایش راهگشاست

نجف دریابندری یکی از خدمتگزاران ادبیات به ویژه ادبیات داستانی است. او کارهایی در زمینه ادبیات داستانی انجام داده که واقعا راهگشاست. خدمت او خدمتی به تمام اهل ادب و ادبیات است و به گمانم امثال او در جامعه مان انگشت شمارند.

در زمینه ترجمه، گزینش های او خیلی حساب شده و ارزشمندند. او آثاری را از نویسندگانی

ترجمه کرده که در هر برهه بر آثار نویسندگان جهان تاثیر گذاشته اند. آنتوان چخوف، ویلیام فاکنر و ارنست همینگوی از جمله این نویسندگان هستند. حتی بسیاری از نویسندگان ایرانی با تاثیرپذیری از همین داستان نویسان آثار خلاقانه ای آفریده اند.

ترجمه ها و مقدمه هایی که نجف دریابندری در کتاب هایش نوشته است بسیار گرانبهاست. بی شک او یکی از بزرگان ادبیات فارسی است. ایشان نثر فارسی فوق العاده و ذوق و سلیقه ای در ترجمه آثار از زبان انگلیسی به فارسی دارند.

نجف دریابندری فارسی را خوب می داند. به گمانم نام او در ادبیات ایران ماندگار خواهد ماند. من نیز تاثیر بسیاری از ترجمه های او از داستان های همینگوی گرفته ام.



حرف زدن او هم «ادبیات» است

نجف دریابندری با اینکه تفاوت سنی چندانی با هم نسلان مان ندارد اما طی سالیان بسیاری چیزها از او آموخته ایم. ترجمه های زیادی از ایشان به چاپ رسید، حتی مدتی مرسوم شد که کتاب های گفت و گو چاپ کند.

نشر کارنامه کتاب «یک گفت و گو» که ناصر حریری آن را فراهم ساخت، منتشر کرد. حتی حرف های نجف دریابندری در آن کتاب نیز بی نظیر بود. تردیدی نیست که آثار دریابندری جلگلی درخشانند. ایشان یکی از نخستین کسانی است که آثار فاکنر و همینگوی را در ایران ترجمه کرد.

البته در اینجا کاری با کتاب های فلسفی او ندارم چرا که در تخصص من نیست اما در حال کتاب «متفکران روس» اثر آیزایا برلین با ترجمه ایشان هنوز اثری درخشان است. مقاله هایی که از او نیز به صورت کتاب منتشر شده در «چنین کنند بزرگان»، مطالب خواندنی و زیبایی بود.

بعدها شایعه شد که این کتاب نیز ترجمه نیست و خود دریابندری آن را نوشته است. به هر حال این اثر نیز خوب و خواندنی است. دریابندری از نسل آدم های سرآمد است؛ درست برخلاف بعضی ها که فقط حرف می زنند.



فاب

شرح یک چهره ماندگار

باید به قامت ایستاد و برای مترجمی چون نجف دریابندری احترام ویژه ای قائل شد؛ فرزند ناخدا خلف دریابندری متولد بوشهر در سال ۱۳۰۹. او پس از حضور انگلیسی ها در تأسیسات نفتی شهر آبادان و تردد آنان در سطح شهر و کاربرد زبان انگلیسی به زبان علاقه مند شد و به طور خودآموز شروع به یادگیری این زبان کرد.

او در سال ۱۳۳۲ اولین اثر خودش را ترجمه کرد: وداع با اسلحه اثر ارنست همینگوی. در همین احوال بود که در سال ۱۳۳۳ به دلیل فعالیت های سیاسی در آبادان به زندان افتاد و بعد از یک سال به زندان تهران منتقل شد. نجف دریابندری در زندان بود که به مسائل فلسفی علاقه مند شد.

در سلول زندان بود که کتاب فلسفه غرب اثر برتراند راسل را ترجمه کرد که توسط انتشارات سخن منتشر شد. نجف دریابندری سال ۱۳۳۷ از زندان آزاد شد و به عنوان سردبیر در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد.

انتشارات فرانکلین مرکزی بود که تحولات بسیاری در تاریخ ادبیات ایران ایجاد کرد و بیشتر برای معرفی نویسندگان آمریکایی تلاش می کرد. ۱۷ سال همکاری او با انتشارات فرانکلین سال هایی پر از مسائل مهم ادبی بود که در سال ۱۳۵۴ خاتمه یافت. نجف دریابندری مدتی به سازمان رادیو و تلویزیون ملی قرارداد بست و در آنجا در زمینه ترجمه مشغول کار شد تا بهمن ۵۷ که از این سمت کناره گیری کرد و به طور جدی به تالیف و ترجمه پرداخت. نجف دریابندری شخصیتی است که همیشه مورد احترام موافقان و مخالفانش نکته مهم زندگی او این است که دوست دارد روی انقلاب ایران کار کند.

خودش می گوید: در خارج از ایران راجع به این موضوع کتاب های بسیاری منتشر شده که بعضی از آنها جالب است ولی زاویه دید بزرگی ندارد.

من دلم می خواهد از با دیدی از درون جامعه خودمان به این مطالب بپردازم، البته این کار بزرگی است و حالا اسبابش چقدر فراهم شود من هم نمی دانم!

نجف دریابندری منهای مسائلی این چنین به ادبیات فکاهی نیز علاقه زیادی دارد و مدتی مطالب طنزش را برای احمد شاملو در مجله خوشه می فرستاد. روایت خودش از این ماجرا بسیار خواندنی است: «چنین کنند بزرگان» مطالب طنزی بود که احمد شاملو در مجله خوشه آن را منتشر کرد. احمد در چندین روزنامه کار می کرد و من هم گاهی مطالبی به او می دادم. مطالب طنز نویسی من برای دوران چهار ساله زندان بود تا زمانی که آزاد شدم. روایت کامل او از این همکاری با زبانی شیرین در مقدمه کتاب «چنین کنند بزرگان» بسیار خواندنی است.

